

## خوانش تطبیقی روسلان وفادار، تیمبوکتو و سگ ولگرد

کرم نایب‌پور<sup>۱</sup>، نغمه ورقائیان<sup>۲</sup>

### چکیده

در این مقاله، مشابهت‌های مضمونی سه متن داستانی "روسلان وفادار" (اثر گئورگی نیکالایوویچ ولادیموف)، "تیمبوکتو" (اثر ژول ورسن) و "سگ ولگرد" (اثر صادق هدایت) تحلیل شده است. روش کار در این جستار، بررسی سه متن ذکرشده در چارچوب ادبیات تطبیقی است. تحقیق حاضر، نخست نشان می‌دهد در پس‌زمینه هر یک از متون برگزیده، حاکمیت اقتداری هژمونیک در جامعه وجود دارد که به یک صورت سرنوشت شخصیت‌های اصلی را رقم می‌زند به طوری که "سگ ولگرد" با مضمون‌هایی سر و کار دارد که در "روسلان وفادار" و "تیمبوکتو" به آن‌ها نیز پرداخته شده است. در ادامه، مقاله حاضر به بررسی مضامین مشترک این آثار، شامل: تقابل جامعه و سگ، وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری، تنهایی و یتیمانگی و تجسم روح انسانی در هر یک از شخصیت‌ها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: خوانش تطبیقی، هژمونی، روسلان وفادار، تیمبوکتو، سگ ولگرد.

---

۱. مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کلیبر و دانشجوی دکتری دانشگاه فنی کارادنیز ترکیه.

knayebpour@gmail.com

naghme\_varghaiyan@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۰۹/۲۶

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه فنی کارادنیز ترکیه

تاریخ وصول ۹۰/۰۹/۰۵

## مقدمه

اگر چه "روسلان وفادار"، "تیمبوکتو" و "سگ ولگرد" هر کدام به تنهایی مورد مطالعه و نقد قرار گرفته‌اند ولی تا کنون پژوهشی در رابطه با خوانش تطبیقی این سه متن صورت نگرفته است. نقد تطبیقی که بستر نظری این مطالعه است، روشی از نقد است که «در پی ارزیابی یک اثر در مقایسه آن با سایر آثار هم‌سنخ آن در همان زبان یا در زبانی دیگر است» (Tilak, 1992: 14). به سخن دیگر، نقد تطبیقی در پی مطالعه ادبیات، فراسوی محدودیت‌های ملی است. مراد از اصطلاح "تطبیقی" در نظریه ادبیات تطبیقی مفهومی نزدیک به مفهوم "بینامتنیت" (Intertextuality) ژولیا کریستوا (Julia Kristeva) است که او آن را در پیوند با "نظریه گفت و گویی" (Dialogism) میخائیل باختین (Mikhail Bakhtin) به کار می‌برد. از دیدگاه بینامتنیت، مؤلف عامل اصلی در آفرینش یک متن نیست بلکه «متن، گُنش‌گر خود را در پاسخ به متون دیگر که ضمن استفاده از آن‌ها، به تغییر شکلشان نیز دست می‌یازد، می‌آفریند» (Schmid, 2010: 41). از منظر ادبیات تطبیقی، ادبیات یکی از کارکردهای نهادهای اجتماعی است، کارکردی که به نوبه خود به تغییر همان نهادها نیز می‌انجامد. آر.کی. دوان (R.K. Dhawan, 1987: 313) ادبیات تطبیقی را نوعی از ادبیات می‌شمارد که آثار ادبی را با هم مقایسه می‌کند، این مقایسه می‌تواند از ساختار سبک تا دیدگاه فلسفی اثر را شامل شود. به نظر او خوانش تطبیقی باید خواننده را به درکی سازگار و جامع از آثار و نویسندگان آن‌ها رهنمون شود (Ibid: 29). به عبارت دیگر، «ویژگی خاص ادبیات تطبیقی [...] میل آن به "برساختن" (Construction) است» (Saussy, 2012: 340). بر این اساس، هدف اصلی مطالعه حاضر نیز "برساختن" معنای جامعی از سه متن برگزیده است. علاوه بر این، ادبیات تطبیقی به دنبال طرح این پرسش است که: آثار متفاوت در زبان‌های گوناگون بر اساس کدام موازین می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند؟

خوانش تطبیقی روسلان وفادار، تیموکتو و... • کرم نایب پور، نغمه ورقائیان • صص ۱۷۸-۱۶۱ □ ۱۶۳

این سنخ از ادبیات به دنبال کشف پیوندهای موجود بین آثار مکتوب کشورهای و زبان‌های متفاوت است. همان‌طور که ادبیات ملی انعکاسی از تاریخ یک ملت به شمار می‌رود، در ادبیات جهان نیز فرآورده‌های ادبیات تطبیقی، منعکس‌کننده مسیر تمدن بشری است. بهرام مقادری در مقاله "ادبیات تطبیقی و نقش آن در گفتگوی تمدن‌ها" معتقد است که «یونگ با افزودن "ناخودآگاه جمعی" به "ناخودآگاه فردی" فروید، انقلابی در روان‌شناسی و ادبیات به وجود آورد که نتیجه آن کشف مضامین مشترک در ادبیات جهان شد» (مقدا، دی، ۱۳۸۱: ۱۳۰). به دنبال چنین ابداعی بود که خوانش تطبیقی با تأکید بر آثار مکتوب زبان‌های دیگر، همواره تلاش کرده تا «با افزایش آگاهی از کیفیت‌های یک اثر در روند مقایسه آن با آثار دیگر از طریق بررسی یک مضمون کلی، همان مضمون را در ادبیات زبان‌های دیگر مورد شناسایی قرار دهد» (همان: ۱۳۳).

از این‌رو، زمینه مشترکی که هر سه متن برگزیده در این خوانش را بتوان در بستر آن بررسی کرده و بر این اساس معنای جامع و مشترکی ارائه کرد، حاکمیت اقتداری "هژمونیک" (Hegemonic) در پس‌زمینه هر یک از سه متن برگزیده را می‌طلبد. این اقتدار هژمونیک در هر سه اثر مشخصاً به شکل نوعی تقابل بین جامعه و سگ (به مثابه نمادی از آحاد مردم) نمایان می‌شود. لازم به ذکر است که منظور از تقابل جامعه و سگ در هر سه متن منتخب، به این معنی نیست که در قالب یک رابطه ارباب - رعیتی، یکی (جامعه) بر دیگری (سگ) مسلط است؛ چرا که در آن صورت هستی رعیت به رسمیت شناخته شده و هیچ بعید نیست که روزی او (نیروی مغلوب) در همان موقعیتی قرار بگیرد که اکنون ارباب (نیروی غالب) در آن موقعیت بر او اعمال سلطه می‌کند؛ بلکه در تقابل موجود، جامعه چنان بر سگ تسلط یافته که از فردیت او چیزی باقی نگذاشته است. از نظر آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci) نظریه پرداز ایتالیایی که "تئوری هژمونی" (Theory of Hegemony) منسوب به اوست، «تنها زور (فیزیکی) نیست

که به انسان حکومت می‌کند بلکه انگاره‌ها نیز بر او حاکمند» (Bates, 2011: 351) و بخش قابل توجهی از این انگاره‌ها همان ایده‌های طبقه حاکمه جامعه است که از رهگذر آن‌ها دیگران را در شبکه قدرت خود درگیر کرده و از این طریق بر آن‌ها اعمال سلطه می‌کند. طبقه حاکم، هم با توسل به زور و هم از طریق ابزارهای ایدئولوژیک گوناگون در صدد جلب رضایت آحاد مردم نسبت به مشروعیت اقتدار خود می‌باشد. از منظر گرامشی:

«هژمونی یعنی تولید رضایت و اجماع فرهنگی. به عبارت دیگر، هژمونی به معنای نوعی رضایت خودساخته و خودانگیخته است. [...] هژمونی در تمام ابعاد زندگی روزمره انسان‌ها چنان تنیده می‌شود که به صورت عقل سلیم درمی‌آید. مجموعه‌ای از انواع تجلیات فرهنگی - سیاسی رایج در جامعه می‌تواند کارکرد هژمونیک داشته باشد به طوری که افراد متوجه ماهیت سلطه‌گر آن نشوند» (همان: ۳۵۷).

در همین زمینه، ژان بودریار (Jean Baudrillard) معتقد است که هژمونی حلقه پایانی سلطه است و هنگامی بروز می‌یابد که تقابل دوجانبه «به نفع یک واقعیت کلی - واقعیت شبکه‌های ارتباطی، تبادل کلی و مجازی که در آن دیگر سلطه‌گر و سلطه‌شونده‌ای وجود ندارد» (Baudrillard, 2010: 33) از بین می‌رود؛ "هژمون" (Hegemon) یعنی کسی که «امر می‌کند، دستور می‌دهد، رهبری و حکومت می‌کند (و نه کسی که تسلط می‌یابد و استثمار می‌کند)» (همان: ۳۴). چنان که خواهیم دید در هر سه متن منتخب، شخصیت محوری چنان اسیر شبکه‌ها، ساختارها و انگاره‌های طبقه حاکم است که به رغم درد و رنج مداوم خود، بی‌اراده و با رضایت خود مطیع نیروی مسلط می‌شود.

بنابراین، با یادآوری این نکته که هدف اصلی مطالعات تطبیقی کمک به درک جامع‌تر معنای متن است، فرضیه مطالعه حاضر این است که تکرار درون‌مایه‌های مشخص در سه اثر انتخاب شده از سه کشور مختلف (ایران، روسیه [شوری سابق] و

خوانش تطبیقی روسلان وفادار، تیموکتو و... • کرم نایب‌پور، نغمه ورقائیان • صص ۱۷۸-۱۶۱ □ ۱۶۵

آمریکا) می‌تواند به خواننده کمک کند تا در مطالعه سه متن برگزیده به معنای گسترده‌تری دست یابد. بر این اساس، جستار حاضر، بررسی درون‌مایه‌های مشابه سه متن یاد شده را به عنوان هدف پژوهش خود برگزیده است که از بین آن‌ها مضمون‌های تقابلی جامعه و سگ، وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری، تنهایی و یتیم‌انگی و نیز تجسم روح انسانی در هر یک از شخصیت‌ها را در این جا مورد بحث قرار می‌دهیم. اما قبل از ورود به بحث، آشنایی مختصری با طرح داستانی هر یک از متون انتخاب شده یاری‌گر تواند بود.

گئورگی نیکولایوویچ ولادیموف (Georgii Nikolaevich Volosevich)، نویسنده، ویراستار و مخالف سیاسی بود که در سال ۱۹۳۱م. در "خارکف اکرین" از مادری یهودی و پدری لهستانی - بلاروسی به دنیا آمد. او پس از سال‌ها فعالیت ادبی، عاقبت به دلیل سرخوردگی از دشواری‌های هر گونه فعالیت فرهنگی در اتحاد جماهیر شوروی به آلمان مهاجرت و در سال ۲۰۰۳م. در فرانکفورت درگذشت. ولادیموف داستان "سگ‌ها" (Sobaki) را در سال ۱۹۶۵م. نوشت که پس از سال‌ها ممنوعیت چاپ و انتشار و نیز چندین بار بازنویسی، سرانجام با تغییر اسم داستان به "روسلان وفادار"، برای بار اول در سال ۱۹۷۵م. در آلمان غربی به چاپ رسید و چهار سال بعد به انگلیسی (Faithful Ruslan) ترجمه شد. "روسلان وفادار" داستان زندگی سگی است به نام "روسلان" که در زمستان ۱۹۵۶م. در اردوگاهی زندگی می‌کند. ماجرا از اینجا آغاز می‌شود که اردوگاه محل نگهداری زندانیان سیاسی - که "روسلان" در آن جا مشغول خدمت است - در پایان دوره زمامداری استالین بسته می‌شود. صاحب "روسلان" که نمی‌تواند سگ را از بین ببرد، او را به حال خود رها می‌کند. حیوان بعد از مدت‌ها جستجو برای پیدا کردن صاحب خود، سرانجام او را در کافه‌ای سرگرم صحبت با یکی از زندانیان سابق می‌یابد. تلاش "روسلان" برای جلب نظر دوستانه صاحب پیشین خود، نه تنها کارساز نمی‌شود، بلکه برای این کار تنبیه هم می‌شود. "ژولیده"،

زندانی سابق، که از رفتار ظالمانه صاحب با "روسلان" برآشفته شده، "روسلان" را به محل اقامت خود می‌برد. "روسلان" در موقعیت جدید نیز به ظن خود احساس وظیفه کرده و به مراقبت از زندانی می‌پردازد. "روسلان" پس از چند سال انتظار برای خدمت مجدد در اردوگاه، ناگهان با آمدن تعدادی کارگر و مهندس برای ساختن کارخانه کاغذسازی در محل اردوگاه سابق، از سر وظیفه‌شناسی چنین می‌پندارد که دوره خدمت دوباره او آغاز شده است. این امر پایان تراژیک زندگی او را رقم می‌زند.

پُل بنجامین اُستر (Paul Benjamin Auster, b. 1947) رمان‌نویس معاصر آمریکایی، داستان بلند خود "تیمبوکتو" (Timbuktu) را در سال ۱۹۹۹م. منتشر کرد. "تیمبوکتو" شرح حال سگی به نام "مستر بونز" (Mr. Bones) است که با مرگ "ویلی" (Willy) اولین صاحب خود، در بالتیمور آواره شده و مدتی بعد صاحب یازده - دوازده ساله‌ای به نام "هنری" (Henry) پیدا می‌کند؛ "مستر بونز" پس از طرد شدن از سوی خانواده هنری، در محلی در ویرجینیای شمالی به خانواده‌ای به نام "جونز" (The Joneses) برمی‌خورد. رفتار خانواده با او محبت‌آمیز است، با این وجود، "مستر بونز" به اصرار پدر خانواده، در یک درمانگاه دامپزشکی عقیم می‌شود. پس از مدتی زندگی آرام، "خانواده جونز" عازم سفر می‌شوند و او را به یک مرکز نگه‌داری سگ می‌سپارند. در آنجا بر اثر بیماری "مستر بونز" قرار بر این می‌شود که او را نزد پزشکی که او را عقیم کرده، ببرند. "مستر بونز" به محض احساس آنچه در انتظارش است، تصمیم می‌گیرد به هر نحوی از آنجا فرار کند و همین کار را هم می‌کند. او پس از مدتی ولگردی در جنگل پشت مرکز، دوباره راه می‌افتد و خود را به یک بزرگ‌راه می‌رساند. سپس خود را به قصد رفتن به "تیمبوکتو" - بهشتی که ویلی از آن زیاد حرف می‌زد - به جاده می‌زند و بالاخره کشته می‌شود.

داستان "سگ ولگرد" صادق هدایت، که در مقایسه با دو متن قبلی نوشته کوتاهی به حساب می‌آید، ویژگی‌های مشابهی با دو داستان پیشین دارد. هدایت این داستان را

خوانش تطبیقی روسلان وفادار، تیموکتو و... • کرم نایب پور، نغمه ورقائیان • صص ۱۶۱-۱۷۸ □ ۱۶۷

پیش از دو داستان ذکر شده و در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در مجموعه‌ای به همین نام منتشر کرد. داستان این‌گونه شروع می‌شود که سگی به اسم "پات" روزی با صاحب خود به ورامین می‌رود. غریزه "پات" او را به دنبال ماده‌سگی که در باغ اطراف میدان است، می‌راند. او وقتی از باغ بیرون می‌آید به دنبال صاحب خود می‌گردد، اما او را نمی‌یابد. دربه‌دری و آوارگی او از همین‌جا آغاز می‌شود. پس از مدت‌ها به دنبال صاحب خود گشتن، عاقبت روزی مردی که شبیه صاحب "پات" می‌نماید، در میدان ورامین از اتومبیلی پیاده شده و بی آن که آن را کتک بزند به "پات" غذا می‌دهد، اما پس از مدت کوتاهی سوار اتومبیلش می‌شود و می‌رود. "پات" که نمی‌خواهد چنین فرصت مطبوعی را از دست بدهد، دنبال اتومبیل شروع به دویدن می‌کند؛ اما در نهایت ناتوان شده و اندکی بعد می‌میرد.

### الف) تقابل جامعه و سگ

در هر سه متن برگزیده نوعی تقابل بین کاراکترها و جامعه دیده می‌شود. هر سه سگ، گرفتار و زندانی جامعه‌ای هستند که آن‌ها را به بندگی و اطاعت واداشته و حیاتشان را تا آخرین لحظه تحت تأثیر قرار می‌دهد. در "روسلان وفادار" این تقابل از همان آغاز داستان مشهود است. در طول داستان "روسلان" با دو نوع جامعه سر و کار دارد: یکی جامعه‌ای که از آن صاحب‌ها است و دیگری جامعه‌ای که مردم عادی شهروندان هستند. "روسلان" تا واپسین لحظه حیات خویش مطیع گروه اول باقی مانده و با جامعه انسان‌ها از سر بی‌اعتمادی روبرو می‌شود. دلیل این بی‌اعتمادی "روسلان" نسبت به بیگانگان از یک سو تربیت و کنترل صاحب است و از سوی دیگر تجربه‌های تلخی است که جامعه به او تحمیل کرده است. برای مثال، هنگامی که "روسلان" هنوز توله‌سگی بیش نیست، روزی "صاحب" او را به میدان دو برده و بعد از گفتن "بدو، بدو" غیبتش می‌زند. در این حال، ناگهان غریبه‌ای از راه می‌رسد و به

"روسلان" لقمه‌نانی تعارف می‌کند. "روسلان" نخست نمی‌پذیرد ولی بعد، آن را می‌گیرد: «اما لحظه‌ای بعد روسلان پنداشت که دهانش پر از آتش است، انگار کلافی از پشم داغ را چنان در حلقش چپانده بودند که بیرون آوردنی نبود [...] سگ آن رویداد را نخستین گام به سوی این واقعیت تلقی کرد که هر آنچه از دست صاحب نرسد، ولو بوی مطبوعی هم داشته باشد، کثیف، سمی و غیرمجاز است» (ولادیموف، ۱۳۸۱: ۶۱).

تقابل موجود بین جامعه انسان‌ها و جامعه خط‌کشی‌شده روسلان، که نظام حاکم، آن را ساخته، در بخش آخر داستان بیش‌تر به چشم می‌خورد. نظام حاکم از صاحب‌ها و سگ‌ها نوعی "کرم خاکی" ساخته است (رک. همان: ۱۵۸). در این میان "روسلان" تنها عاملی در دست برپاکندگانی این دوگانگی است تا آن‌ها سلطه و برتری خود را بر گروه دیگر حفظ کنند. پس از پایان حمله به گروه کارگران کارخانه کاغذسازی، سربازی خطاب به دوست خود می‌گوید: «هر جور تربیتش کرده‌اند همان جور خدمت می‌کند. ای کاش همه این جور خدمت می‌کردند، از جمله من و تو» (همان: ۱۸۸).

در داستان "تیمبوکتو" نیز جامعه "مستر بونز"، جامعه دوگانه‌ای است. صاحب "مستر بونز" - "ویلی" - زمانی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرد نسبت به بی‌مهری جامعه به او هشدار می‌دهد: «ویلی درباره این مسأله بهم هشدار داده بود» (آستر، ۱۳۸۶: ۱۱) و "مستر بونز" هم با تمام وجود متوجه خطر شده بود: «این‌که چه‌طور از دست شکارچیان سگ، پاسبان‌ها، واگن‌ها، ماشین‌های بدون پلاک و ریاکارانی فرار کند که نام اجتماع انسانی را بر خود نهاده بودند» (همان). جامعه "مستر بونز" نیز مثل جامعه "پات" و "روسلان" جامعه نامهربان و خشنی است؛ با این تفاوت که او از قبل برای چنین جامعه‌ای آمادگی پیدا کرده است. آن‌چه باعث می‌شود "مستر بونز" پس از جدایی از "ویلی" «برای گدایی ته‌مانده‌ها به در خانه‌ها» (همان: ۹۸) نرود، درسی است که از "ویلی" آموخته است. «هیچ کس سگ و لگردد را دوست ندارد و اگر مزاحم آدم نابابی شود، او را به زور به محل حیوانات گم‌شده می‌برند، همان جایی که هیچ سگی از آن‌جا زنده برنگشته است»

خوانش تطبیقی روسلان وفادار، تیموکتو و... • کرم نایب پور، نغمه ورقائیان • صص ۱۷۸-۱۶۱ □ ۱۶۹

(همان). با این وجود، آن گاه که جامعه به "مستر بونز" محبت می‌کند، او نیز به آن پاسخ مثبت می‌دهد. هنگامی که پسر بیچه یازده - دوازده ساله‌ای به نام "هنری" به قصد کمک به او نزدیک می‌شود، "مستر بونز" به او اعتماد می‌کند - درست مثل "پات" که وقتی مرد نانوای به طرفش نان پاره‌ای دراز می‌کند، آن را می‌گیرد - او از روی تشکر؛ «شروع کرد به لیسیدن کفِ دستی که جلو او باز شده و بی حرکت نگه داشته بود» (همان: ۱۱۰).

با وجود اینکه در جامعه "مستر بونز" بدی بر نیکی غلبه دارد، اما صاحب شاعر مسلک "مستر بونز" به او قوت قلب می‌دهد:

«از آدم‌ها ناامید نشو، هرچند ضربه خورده‌ای، اما باید قوی باشی و دوباره شانست را امتحان کنی» (همان: ۱۲۸).

در "سگ ولگرد"، "پات" قربانی ناهنجاری‌های حاکم بر جامعه می‌شود، جامعه‌ای که از او، هم‌چون "روسلان" و "مستر بونز"، یک بنده همواره در بند ساخته است. از ابتدای داستان نسبت به بی‌توجهی جامعه در حق سگ و آزار و اذیت او اشاره می‌شود: «نگاه‌های دردناک پُر از التماسِ او را کسی نمی‌دید و نمی‌فهمید! جلو دکان نانوايي پادو او را کتک می‌زد، جلو قصابی شاگردش به او سنگ می‌پراند، اگر زیر سایه اتومبیل پناه می‌بُرد، لگد سنگین کفش میخ‌دارِ شوfer از او پذیرایی می‌کرد و زمانی که همه از آزار به او خسته می‌شدند، بیچه شیربرنج‌فروش لذت مخصوصی از شکنجه او می‌بُرد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۱).

جامعه‌ای که "پات" در آن می‌زیست حقّ ارضای غرایز او را هم از وی گرفته بود: «عاقبت رفت دمِ راه‌آبی که آن‌جا ماده‌سگ بود، ولی جلو راه‌آب را سنگ‌چین کرده بودند. پات با حرارت مخصوصی زمین را با دستش کند که شاید بتواند داخل باغ شود، اما غیرممکن بود. بعد از آن که مأیوس شد، در همان‌جا مشغول چرت زدن شد» (همان: ۱۶).

"پات" از جانب مردم مورد شکنجه و آزار قرار می‌گیرد و طرد می‌شود. «همه آن‌ها

۱۷۰ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی پژوهشی)، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۱۰)، زمستان ۱۳۹۱

دشمن خونی او بودند و از شکنجه او کیف می‌بردند!» (همان: ۱۸) "پات" هر چه تلاش می‌کند نمی‌تواند وضع موجود را تغییر دهد. عاقبت نیز در این راه جان خود را از دست می‌دهد. جامعه آدمیان «از او حمایت نمی‌کرد و توی هر چشمی نگاه می‌کرد، بجز کینه و شرارت چیزی نمی‌خواند، هر حرکتی که برای جلب توجه این آدم‌ها می‌کرد مثل این بود که خشم و غضب آنان را بیش‌تر برمی‌انگیخت» (همان: ۱۹). عاقبت، "پات" که از وضع موجود در تنگنا قرار گرفته، هم‌چون "روسلان" و "مستر بونز" قربانی جامعه انسانی می‌شود.

### ب) وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری

در خدمت صاحب بودن و باب میل او رفتار کردن، مشخصه مشترک هر سه سگ است. آن‌ها چنین کنشی را جزو وظایف و مسئولیت‌های خود به حساب می‌آورند. احساس وظیفه چنان در روح و جسمشان جای‌گیر شده که انگار بخشی از وجود آن‌هاست. حال آن‌که این رفتار، بر ساخته "صاحب" (طبقه حاکم) است. "روسلان" همه تلخی‌ها را صرفاً به خاطر خدمت تحمل می‌کند. با این‌که ممکن است صاحب تغییر کند، اما آن‌چه پایدار باقی می‌ماند اصل و نفس "خدمت" است:

«خدمت همیشه سر جایش بود! صاحب‌ها می‌آمدند و می‌رفتند، ولی خدمت ادامه داشت» (ولادیموف، ۱۳۸۱: ۶۵).

"روسلان" «برده مقررات» (همان: ۷۵) است. مقررات، او را هم‌چون "جولبارس" - یکی دیگر از سگ‌های معروف اردوگاه - «خدمت نابودش کرده است» (همان: ۹۵). بدبختی او همانند "جولبارس" این است که «خیال می‌کند حق همیشه با خدمت است» (همان). وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری را چنان در روح و جسم "روسلان" و دیگر سگ‌ها نشانده‌اند که حیوان‌ها فراموشی یا ترک آن‌را "گناهی نابخشودنی" می‌شمارند (رک. همان: ۱۲۱). "روسلان" نسبت به این امر که پای‌بند و پای‌بست انسان گشته، آگاه

است؛ اما شور و شوق و وظیفه‌مندی و حدّت و شدّت کنترل انسان بر روح او این اجحاف را برایش قابل تحمل کرده است. او «طوق بدمنظر و محکم ما را بر گردن خود احساس می‌کند و خوشحال است که این طوق، حلقش را نمی‌فشارد و مجروحش نمی‌سازد» (همان: ۱۶۷). "خدمت"، همه بود و نبود اوست. وقتی حس می‌کند سر خدمت برگشته «فرز و چابک شده و حواسش جمع» (همان: ۱۶۸) می‌شود. همین احساس وظیفه و خدمت است که "روسلان" را بر آن می‌دارد تا پس از چندین بار زمین خوردن، دوباره برخیزد. زیرا او؛

«با احساس دیگری آشنا بود، با احساس وظیفه. احساسی که ما انسان‌ها به او القا کرده بودیم بی آن که خودمان به درستی از ماهیت آن آگاه باشیم و دقیقاً همین احساس بود که روسلان را واداشت تا از جا برخیزد» (همان: ۱۸۱).

حس "خدمت از روی وظیفه" کل هستی روسلان را تشکیل می‌دهد. حسی که حتی در آستانه مرگ نیز از وی جدا نمی‌شود:

«به نظرش رسید که صاحب بازگشته است [...] صاحب دستش را دراز کرد و دشمن را به او نشان داد... و به دنبالش آن عبارت محبوب یگانه پاداش آن همه رنج و وفاداری سگانه‌اش، طنین انداخت: "بگیرش روسلان!... بگیرش!"» (همان: ۲۰۰).

"مستر بونز" در "تیمبوکتو" وظیفه‌ای در زمان حیات صاحب خود ندارد چرا که به آن بی نیاز است. از آنجا که "ویلی" با او رفتاری توأم با احترام و دور از تعصب داشته، نیازی به وجود رشد حس وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری در وی نبوده است. "مستر بونز" پس از مرگ "ویلی" و پی بردنش به مفهوم گفته‌های صاحب خود، به این فکر می‌افتد که «بایستی برای خودش اصولی کلی وضع می‌کرد، مقررات رفتاری سفت و سخت که در مواقع ضروری بتواند از آن‌ها پیروی کند» (آستر، ۱۳۱۶: ۱۰۸). اما او موفق به تحقق آن نمی‌شود، چرا که هنوز به ضرورت آن پی نبرده است. تنها چیزی که "مستر بونز" نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کند، شأن و جایگاه خودش به عنوان یک

موجود زنده است. وقتی از خانه "هنری" مجبور به فرار می‌شود، خانه‌ای که ناگزیر بود در تنگنای یک کارتن تنگ کولر در حیاط شب را سحر کند، بی آن که بتواند توی آن نفس راحتی بکشد، با خود می‌گوید: «خفه شدن توی جعبه کارتن کار درستی نیست. وقتی بمیری با تو همین کار را می‌کنند. اما تا وقتی زنده‌ای، تا وقتی جان در بدن داری در برابر خود و مقدسات مسئولی که به این خواری تن درنده‌ی زنده بودن یعنی نفس کشیدن، نفس کشیدن یعنی هوای تازه و هوای تازه یعنی هر جایی جز بالتیمور و مریلند» (همان: ۱۲۳) "مستر بونز" در جستجوی "هوای تازه" و "احساس مسئولیت" سرانجام جان خود را از دست می‌دهد.

در "سگ ولگرد" تا وقتی که "پات" با صاحبش زندگی می‌کند. سگی مسئولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس است؛ اما وظیفه‌شناسی او همیشگی نیست، او در کنار صاحب نسبت به برخی اصول پای‌بند است:

«پیشتر او قیود و احتیاجات گوناگون داشت. خودش را موظف می‌دانست که به صدای صاحبش حاضر شود، که شخص بیگانه یا سگ خارجی را از خانه صاحبش بتاراند، که با بچه صاحبش بازی بکند، با اشخاص دیده و شناخته چه جور تا بکند، با غریبه چه جور رفتار بکند، سر موقع غذا بخورد، به موقع معین توقع نوازش داشته باشد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۲).

"پات" سگی واقع‌گرا و به دنبال سازگاری با وضعیت موجود است. "خدمت" همه هستی پات نیست، تنها بخشی از آن است. بخش دیگرش غرایز و نیازهای او به عنوان یک موجود زنده است. در کنار ماده‌سگ «تمام عضلاتش، تمام تن و حواسش از اطاعت او خارج شده بود، به طوری که اختیار از دستش دررفته بود» (همان: ۱۶). بلافاصله پس از برگشتن از باغ، خدمت را دوباره از سر می‌گیرد: «پات گیج و منگ و خسته، اما سبک و راحت، همین که به خود آمد به جستجوی صاحبش رفت» (همان). گیرم که این بازگشت به نزد صاحب از روی نیازی عاطفی و حفاظتی باشد. "پات" برای

خوانش تطبیقی روسلان وفادار، تیموکتو و... • کرم نایب پور، نغمه ورقائیان • صص ۱۶۱-۱۷۸ □ ۱۷۳

خودش قیود و وظایفی ایجاد می‌کند؛ چرا که می‌داند بدون این قیود و وظایف در جامعه محکوم به فناست. او از روی اختیار به دنبال صاحب نمی‌رود، بلکه از ترس این‌که چطور بدون او زنده بماند به دنبال او می‌رود و در این راه جانش را از دست می‌دهد.

### پ) تنهایی و یتیم‌انگی

هر سه سگ متون یاد شده به صورت یتیم‌انه‌ای "تنها" هستند. "روسلان" بی‌شک سگی یتیم و تنهاست و زمانی که نمی‌تواند با وضع موجود کنار بیاید به خلوت خود رفته، مانند کودکی که پدر یا مادرش را از دست داده، در غم والدین خود سوگواری می‌کند. او «تنهایی‌اش را بیش از هر چیز دیگر دوست دارد» (ولادیموف، ۱۳۸۱: ۸۸). تنهایی، دوستی "روسلان" و دیگر سگ‌ها در داستان "روسلان وفادار" نه به خاطر افسردگی است و نه به دلیل انزواطلبی، بل اساساً به خاطر عدم درک جامعه نسبت به موجودیت آن‌ها است. تمام رویاها و پندارهای "روسلان" گذرگاهی هستند برای رسیدن به خلوت و تنهایی، «روسلان پنداره‌هایش را دوست داشت و آن‌ها را با وسواس در قلبش حفظ می‌کرد تا مبادا روالشان را بر هم زند و در روزهای سخت و بحرانی زندگی، بارها به لحظات تنهایی‌اش پناه می‌برد و با تصاویر زنده خود خلوت می‌کرد» (همان: ۱۳۸).

دلیل وحشت "مستر بونز" از تنهایی، هستی‌شناختی (Ontological) است، هستی او با هستی صاحبش گره خورده است:

«آنچه باعث وحشت مستر بونز از آینده می‌شد، چیزی بیش از محبت یا وفاداری او به ویلی بود. یک حس هستی‌شناختی محض بود اگر ویلی را از دنیای او حذف می‌کردند، بعید بود که دنیا برقرار باشد [...] یک سگ تنها چندان فرقی با یک سگ مرده نداشت؛ و زمانی که ویلی آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، او هم بی‌پرو برگرد باید منتظر مرگ قریب‌الوقوع خود می‌بود» (آستر، ۱۳۸۶: ۱۱).

۱۷۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی پژوهشی)، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۱۰)، زمستان ۱۳۹۱

تنهایی یکی از مشخصه‌های جامعه مدرن آمریکایی است که پل اُستر آن را در داستان تمثیلی خود به نقد می‌کشد. "مستر بونز" از بدو زندگی خود با تنهایی ارتباط برقرار می‌کند، چه با "ویلی" که تک‌فرزند خانواده است و برای رفع تنهایی خود "مستر بونز" را به خانه می‌آورد و چه با "هنری" که باز یگانه فرزند خانواده به حساب می‌آید: «هنری کودکی تنها بود، پسری که به تنهایی و زندگی عزلت‌آمیز عادت کرده بود و حالا که شریکی برای روزهایش داشت بی‌وقفه داشت حرف می‌زد» (همان: ۱۱۶). وقتی پدر هنری متوجه حضور "مستر بونز" در حیات خلوت خانه‌اش می‌شود با به راه انداختن سر و صدا و کتک‌کاری پسرش، همه برنامه‌های آن دو را به هم می‌ریزد. عکس‌العمل "هنری" نسبت به رفتن "مستر بونز"، که او را "گل" صدا می‌کرد، منقلب‌کننده است:

«گل، نرو! مرا تنها نگذار، گل!» (همان: ۱۲۲)

"مستر بونز" به هر کجا که پا می‌نهد تنهایی هم، مانند سایه‌اش در آن جا حی و حاضر است.

"پات" نیز سگی تنها و یتیم است. تنهایی او «از وقتی که در این جهنم‌دره افتاده» (همان: ۱۳۴۲: ۱۳) تشدید شده است. او در دوران کودکی‌اش «یک مرتبه مادر و برادرش را گم کرد، فقط صاحبش و پسر او و زنش با یک نوکر پیر مانده بود» (همان: ۱۴). "پات" بیش از هر چیز به دنبال فرار از تنهایی است. اگر او به دنبال ماشین مردی که شبیه صاحبش بود، می‌دود و در نهایت هم از بین می‌رود، برای یافتن همدمی است که او را از تنهایی درآورد. او از این که «یک نفر پیدا نشده بود که دست نوازشی به سر او بکشد، یک نفر توی چشم‌های او نگاه نکرده بود» (همان: ۱۳) مستأصل و غمگین بود.

## ت) تجسم روح انسانی

هر سه سگ فوق تمثیلی هستند از انسان تنها و آواره‌ای که هرثمونی نظام سیاسی، صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری و به ویژه دستگاه ایدئولوژیک طبقه

حاکم، فردیت آن‌ها را گرفته و پس از بیگانه‌سازی (Alienation) و استثمار، مانند کهنه‌پاره‌ای دورشان انداخته است. "روسلان" سگ تربیت‌شده اردوگاهی است و به سبب تربیت هدف‌مند بسیاری از غرایزش آسیب دیده، اما باز نشانه‌هایی از روح انسانی در او دیده می‌شود. هر وقت مجالی پیش آید می‌توان این نشانه‌ها را در رفتار او بازیافت. در اشاره به تخصص بی‌نظیر روسلان برای "یافتن چیز به‌خصوصی از میان توده‌ای از اشیا" داستان مردی بازگو می‌شود که یک زندانی را به قتل رسانده و اکنون باید توسط صاحب "روسلان" و با مراقبت او تیر باران شود. "روسلان" می‌بیند که قاتل چگونه به دست و پای صاحب افتاده و زاری و التماس می‌نماید. در این حال هرچند که او «کلمات را تشخیص نمی‌داد، اما چیزی فراتر از کلمات می‌شنید - صدای پرشور عشق و حقیقت‌والای آن را. اشک‌های قاتل را می‌دید و ضربان تپش خون را در شقیقه‌های مرد می‌شنید و وحشت‌زده احساس می‌کرد که نسبت به این انسان مهر و عطوفتی متقابل در دل دارد. [...]» (ولادیموف، ۱۳۸۱: ۱۰۲). حتی پس از این که آن مرد کشته شد "روسلان" در راه بازگشت آرام و قرار از دست داده و چونان آدمی که همدمش را از دست داده باشد، از خود عکس‌العمل عاطفی نشان می‌دهد:

«اما روسلان در راه بازگشت تمام مدت رعشه داشت، لابه می‌کرد و بند قلاده را می‌کشید. می‌خواست برگردد. برگردد و با پنجه‌هایش کلوخ‌های یخ‌زده خاک را که روی صورت سفید و آرامش‌یافته آن مرد سنگینی می‌کرد، پس بزند» (همان: ۱۰۳).

این صحنه به روشنی گویای درهم‌تنیدگی روح انسان و روح سگ است. بین عواطف انسانی و عواطف "مستر بونز" نیز قرابت قابل توجهی دیده می‌شود. دلیل این قربت، توجه و عنایت خاص ویلی به اوست، زیرا «مستر بونز این شانس را هم داشت که صاحبش او را موجودی پست‌تر به حساب نمی‌آورد. آن دو از همان اول یک روح در دو قالب بودند» (آستر، ۱۳۸۶: ۱۳). خود "ویلی" هم شبیه اوست، «قلب صاحبش هم مثل سگ‌ها بود: آواره و ماجراجو» (همان: ۳۸). در این نمونه نیز شباهت

بین دو روح حیوان و انسان چنان عمیق نموده شده که "مستر بونز" به گونه‌ای شهودی (Intuitively) لحظه مرگ "ویلی" را حس می‌کند:

«وقتی لحظه سرنوشت‌ساز فرارسید، پاهایش به هم قفل شد و روی زمین افتاد. انگار هوای اطرافش او را به زمین کوبید. [...] اینک اما مستر بونز هم می‌خواست به جای بلند شدن و ترک کردن جایی که مرگ ویلی را آنجا حس کرده بود، همان‌جا بمیرد» (همان: ۱۰۵).

همین روح انسانی "مستر بونز" است که موجب پیوند عمیق روحی بین او و خانم "پلی جونز" می‌شود.

"پات" سگی با خصوصیات انسانی است. سگی که «دو چشم باهوش آدمی در پوزه پشم‌آلود او می‌درخشید، در ته چشم‌های او یک روح انسانی دیده می‌شد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰). قرابت "پات" با انسان فراتر از تشابه رفته، همنشین و جانشین هم می‌شود: «نه تنها یک تشابه بین چشم‌های او و انسان وجود داشت بلکه یک نوع تساوی دیده می‌شد - دو چشم میشی پر از درد و زجر و انتظار که فقط در پوزه یک سگ سرگردان ممکن است دیده شود» (همان: ۱۰).

در نهایت تلاش او برای پذیرفته شدن از سوی جامعه نه تنها به جلب توجه اطرافیان و پذیرفته شدنش از جانب آن‌ها منجر نمی‌شود، بلکه سلطه ظلم و ستم در این جامعه به حذف او می‌انجامد.

## نتیجه

چنان‌که نشان داده شد، در هر سه متن منتخب مضامینی وجود دارند که در تک‌تک متون تکرار می‌شوند، مضامینی نظیر تقابل جامعه و سگ، وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری، تنهایی و یتیمانگی و نیز تجسم روح انسانی در هر یک از سگ‌ها. اگر خواننده‌ای پس از مطالعه "سگ ولگرد"، "روسلان وفادار" و یا "تیمبوکتو" را بخواند،

ناخودآگاه در سرنوشت "پات" نشانه‌هایی از سرنوشت "روسلان" و "مستر بونز" را نیز خواهد یافت. هر چند زاویه دید هر یک از متون یادشده در نگاه اول به ظاهر متفاوت به نظر می‌رسد، اما سمت نگرش و لایه تحتانی هر سه متن، در تحلیل نهایی یکی است: نقد جامعه انسانی. نقدی که در هر یک از این سه اثر با تلخی و گزندگی خاصی همراه است. پیداست که در هر یک از متون مورد بحث، انتخاب سگ به عنوان شخصیت محوری و روایت تمام رخدادهاى داستان از زاویه دید او تصادفی نیست، بلکه به دلیل نزدیکی سگ به جامعه انسانی و قابلیت وفاداری و صداقت ذاتی این موجود است که نویسندگان متون مذکور را بر آن داشته تا از رهگذر او مشکلات آدمی را در جامعه به تصویر بکشند. هم از این روست که شخصیت داستانی سگ در این آثار عناصری بیش از شخصیت طبیعی یک سگ دارد. سگ داستانی بیش از سگ واقعی از روح هوشیار و انسانی برخوردار است؛ البته انسانی که به دنبال اصالت خویش بوده و طالب جوهر حقیقی زندگی است، هر چند که از سوی جامعه خود طرد شده باشد.

## منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. اُستر، پُل. (۱۳۸۶). تیموکتو. ترجمه شهرزاد لولاچی. ج ۲. تهران: افق.
۲. ولادیموف، گنورکی نیکالایوویچ. (۱۳۸۱). روسلان وفادار: فاجعه وفاداری در روزگار اسارت. ترجمه روشن وزیری. تهران: طرح نو.
۳. هدایت، صادق. (۱۳۴۲). سگ ولگرد. ج ۷. تهران: امیرکبیر.

ب) مقاله:

۴. مقدادی، بهرام. (۱۳۸۱). "ادبیات تطبیقی و نقش آن در گفتگوی تمدن‌ها". در فصل‌نامه پژوهش زبان‌های خارجی. سال سوم. شماره ۱۳. صص ۱۴۹-۱۲۹.

پ) منابع لاتین:

5. Baudrillard, Jean. (2010). *The Agony of Power*. Trans. Ames Hodges. Los Angeles: Semiotext(e).
6. Schmid, Wolf. (2010). *Narratology: An Introduction*. Trans. Alexander Starritt. Berlin/New York: de Gruyter.
7. Tilak, Raghukul. (1992). *History and Principles of Literary Criticism*. New Delhi: Rama Brothers.
8. Bates, Thomas R. "Gramsci and the Theory of Hegemony". JSTOR. Web. 12 July 2011.
9. Dhawan, R. K. (1987). "The Case for Comparative Literature. *Comparative Literature*". New Delhi: Bahri Publication. 20-34.
10. During, Simon. "Comparative Literature". JSTOR. Web. 18 Feb 2012.
11. Saussy, Haun. "Comparative Literature?". JSTOR. Web 26 Feb 2012.